

بررسی و تحلیل جایگاه حکومت در فلسفه سیاسی علامه طباطبائی

*سید جواد میرخلیلی

چکیده

علامه طباطبائی از جمله اندیشمندان و متفکران برجسته‌ای است که توجه خاصی به بحث حکومت در فلسفه سیاسی خود داشته است. مقاله حاضر در صدد است با بررسی و تحلیل فلسفه سیاسی علامه طباطبائی، تبیینی از جایگاه حکومت در فلسفه سیاسی وی ارائه نماید. برای این منظور از روش توصیفی - تحلیلی و آثار این متفکر اسلامی به این بحث پرداخته خواهد شد. یافته‌های تحقیق حاضر بیانگر آن است که در فلسفه سیاسی علامه طباطبائی، انسان موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی انسان به برپایی حکومت می‌انجامد. بدین ترتیب، مباحث فلسفه سیاسی علامه طباطبائی از انسان‌شناسی آغاز، و به جهت اجتماعی بودن انسان و تشکیل اجتماع انسانی به مباحث حکومت منتهی می‌شود.

وازگان کلیدی

علامه طباطبائی، فلسفه سیاسی، انسان، اجتماع، حکومت.

mirkalili@aut.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲

* استادیار گروه معارف و علوم انسانی دانشگاه صنعتی امیر کبیر (پلی تکنیک تهران).
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۹

مقدمه

علامه طباطبایی از جمله فلسفه‌دانی سیاسی است که آرا و نظریات وی را می‌توان به عنوان پشتونه فکری و نظری انقلاب اسلامی مورد بررسی و تحلیل قرار داد؛ بنابراین، پرداختن به فلسفه سیاسی وی در بحث فلسفه سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت است؛ چراکه در مباحث مربوط به فلسفه سیاسی که بخشی از آن هنجاری به شمار می‌رود، وی مباحثی در باب تحقیق فضایل جامعه سیاسی بیان می‌کند.

علامه ضمن طرح مسائل و ارائه آن باعث بسترسازی برای فهم حکومت اسلامی شد. چنان‌که از دیدگاه آیت‌الله مصباح‌یزدی، علامه طباطبایی در سال ۴۱ یعنی قبل از شروع نهضت، مسئله ولایت‌فقیه را در مقاله خودشان با عنوان ولایت و زعامت که در کتاب مرجعیت و روحانیت در سال ۴۱ منتشر شد، مطرح کرده و آن را امری بدینه و فطری قلمداد و نیز اثبات کرده بود. (مصطفی‌یزدی، ۱۳۹۶)

علامه طباطبایی در مقاله ولایت و زعامت در کتابی که ذکر شد، می‌نویسد: «اسلام، دینی فطری و پایه احکام و قوانین آن، بر روی اساس آفرینش گذاشته شده است، همچنین مسئله ولایت را که یک امر فطری است، الغاء و اهمال ننموده؛ با اعتبار دادن آن، یک حکم فطری انسانی را امضاء کرده و به جریان اندخته است». (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۷۵ - ۷۶) علامه در همان مقاله، می‌نویسد:

هر جامعه از جامعه‌های بشری، در گذشته و حال حاضر؛ اعم از جامعه‌های مترقی و یا وحش بزرگ و کوچک، نسبت به این‌گونه امور، هرگز بی‌اعتنای نبوده و نیست و هرجامعه‌ای نسبت به موقعیت خود در این باب، دست‌وپایی کرده ولایت و سرپرستی به وجود می‌آورد و این خود، بهترین گواه بر خطروی بودن مسئله ولایت است.» (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۷۵)

نکته‌ای که می‌بایست در مقدمه و پیش از ورود به بحث اصلی مقاله بدان پرداخت، بحث امکان یا امتناع فلسفه سیاسی علامه طباطبایی است. آیا علامه طباطبایی را می‌توان فیلسوف سیاسی به‌شمار آورد یا خیر؟ در این رابطه، سؤالاتی را می‌توان مطرح کرد. از جمله این سؤالات را می‌توان در این موارد برشمود: اینکه آیا اساساً وی فیلسوفی سیاسی است؟ یا اینکه گفتار سیاسی دارد؟ و دیگر اینکه آیا گفتار سیاسی طباطبایی، اندیشه سیاسی است یا فلسفه سیاسی؟ و ... در پاسخ به این سؤالات می‌توان مباحثی را مورد توجه قرار داد و آنگاه به سراغ بحث از فلسفه سیاسی وی رفت.

برخی از محققان بر این باورند که با توجه به موقعیت فلسفه در دوران ما که باید از افکاری که در صد سال اخیر پیدا شده که به عنوان اندیشه سیاسی مطرح می‌شود؛ زیرا این افکار از مبنای فلسفی یا

محتوای فلسفی چندانی برخوردار نیستند و یا اصلاً با فلسفه میانهای ندارند، براساس این اگر فلسفه سیاسی در یک صد سال اخیر، مصدقی داشته باشد، بدون تردید، مصدقش فلسفه سیاسی طباطبائی است، چراکه وی در درجه اول، یک فیلسوف مسلم است که در سنت فلسفی اسلامی - ایرانی فلسفه‌ورزی می‌کند؛ از این‌رو، وقتی موضوعات سیاسی را مورد توجه قرار می‌دهد، در آنجا نیز فلسفه‌ورزی کرده و با روش عقلی فلسفی، موضوعات سیاسی را تحلیل و بررسی می‌کند. (یزدانی مقدم، ۱۳۹۴)

البته به زعم این عده، یاد کردن از فلسفه سیاسی طباطبائی بدین معنا نیست که وی را فیلسوف سیاسی بدانیم؛ یعنی سخن گفتن از فلسفه سیاسی طباطبائی یا فلسفه‌ورزی سیاسی او به معنای فیلسوف سیاسی دانستن وی نیست؛ چنان‌که می‌توان از فلسفه سیاسی کانت سخن گفت، اما کانت را فیلسوف سیاسی به‌شمار نیاورد. برخی نیز بر این باورند که در میان متفکران مسلمان، علامه طباطبائی از نادر متفکرینی به‌شمار می‌رود که در فلسفه سیاسی و یا نظام اجتماعی اسلام، صاحب دیدگاه مستقلی است که آن را از نصوص آیات و روایات استخراج کرده و سپس با براهین عقلی، مورد ادعای خویش را به اثبات رسانده است. (صالحی، ۱۳۶۸: ۱۴)

به‌هرحال، پاسخ این پرسش، بستگی به این دارد که چه تعریفی از فیلسوف سیاسی داشته باشیم. اگر مستند به نظریه‌های نهادی^۱ مقصود از عنوان فیلسوف سیاسی این باشد که یک فیلسوف یا اندیشمند، به‌مانند یک عنوان اداری یا رسمی، عنوان رسمی یا اداری فیلسوف سیاسی را داشته باشد، (کارل و گامز، ۱۳۸۹: ۵ - ۷) در این صورت مطمئناً علامه طباطبائی یک فیلسوف سیاسی نیست. یعنی دارای یک عنوان رسمی یا اداری فیلسوف سیاسی نمی‌باشد.

اگر مستند به نظریه‌های «الگوهای نخستین»^۲ و «شباخت خانوادگی»^۳ که برای صدق عنوان، به الگوهای نخستین و شناخته‌شده ارجاع می‌دهند، مقصود از عنوان فیلسوف سیاسی، فیلسوف یا اندیشمندی است که مانند افلاطون در جمهوری و سیاست‌مدار و یا فارابی در *السياسة المدنية* و یا هابز در *لوبیاتان* و یا روسو در *قراءات اجتماعی* و یا کانت در *صلح پایدار* درباره موضوعات و مسائل سیاسی فلسفه می‌ورزد و از روش فلسفی در تجزیه و تحلیل موضوعات و مسائل سیاسی استفاده می‌کند و احیاناً در ارتباط با تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی، نظریه‌پردازی و فلسفه‌پردازی هم می‌کند؛ حال چه دارای عنوان رسمی و اداری فیلسوف سیاسی باشد یا نباشد؛ در این صورت علامه طباطبائی مطمئناً یک فیلسوف سیاسی است.

1. Institutional theories.
2. Prototype.
3. Family-resemblance.

شاهد آن هم آثاری است که علامه طباطبایی در این ارتباط دارد و مطالبی است که در این باره نوشته است. برای نمونه علامه طباطبایی، رساله‌ای با عنوان «ولایت و زعمت» دارد که در سال ۱۳۴۱ در مجموعه بحثی درباره مرجعیت و روحانیت منتشر شده است. همچنین سلسله مقالاتی در سال ۱۳۳۹ در نشریه مکتب اسلام دارد با عنوان «آیا اسلام به احتیاجات واقعی هر عصر پاسخ می‌دهد؟» و یا «اسلام چگونه به احتیاجات واقعی هر عصری پاسخ می‌دهد؟» و بعدها با عنوان «مقررات ثابت و متغیر در اسلام».

علامه طباطبایی همچنین در کتاب شریف تفسیر *المیزان* مباحثی نظری و تحلیلی درباره موضوعات و مسائل سیاسی دارد. وی در این مباحث با ارجاع به مبانی نظری و چارچوب فلسفی خود موضوعات و مسائل نظری و عملی سیاسی و سیاست روز، در سطح ملی و بین‌المللی و تاریخی را تجزیه و تحلیل کرده و نظریه‌پردازی و فلسفه‌پردازی می‌کند.

شاغردن علامه طباطبایی هم بارها به درستی اظهار کرده‌اند که وی تفکرات عمیقی درباره مسائل اجتماعی و سیاسی داشته است. به نظر می‌رسد که اگر در دوران ما فیلسوفی باشد که بتوان او را با تعریف کلاسیک فلسفه سیاسی، یعنی تحلیل فلسفی موضوعات و مسائل سیاسی، (اشترواس، ۱۳۹۱: ۲) فیلسوف سیاسی به‌شمار آورد، بدون تردید علامه طباطبایی است. به‌حال، اهمیت بحث از این موضوع در فلسفه سیاسی علامه از این‌جهت حائز اهمیت است که نقش و تأثیر فیلسوفانی همچون علامه طباطبایی را در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نشان می‌دهد.

سؤال اصلی مقاله این است که جایگاه حکومت مطلوب در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی چیست. از جمله فرضیه‌های تحقیق می‌توان به این موارد اشاره کرد که علامه طباطبایی، حکومت را به مثابه قوه قهریه‌ای می‌دانست که برای جلوگیری از تعدی و همچنین تسلط بر افراد لازم می‌باشد. همچنین در منظومه فلسفه سیاسی وی، حکومت به مثابه حافظ مقررات به‌شمار می‌رفت.

چارچوب مورد استفاده برای بررسی مقاله حاضر، چارچوبی است که استاد مطهری در کتاب مقدمه‌ای بر حکومت اسلامی به کار برده است. براساس این چارچوب، مسائل اساسی و عمدۀ تآنجاکه به خود حکومت و به اصطلاح به فلسفه سیاسی مربوط می‌گردد در چند مسئله خلاصه می‌شود. حکومت چیست؟ آیا اصلاً وجود حکومت یک امر ضروری برای جامعه به‌شمار می‌رود، حق حاکمیت از کجا ناشی می‌شود و ریشه و منشأ آن کجاست؟ و اینکه حق حاکمیت متعلق به کیست؟ چه کسانی شایسته حکومت هستند و شرایط حاکم چیست؟ همچنین ملاک مشروعیت و نیز هدف حکومت. مقاله حاضر با تمرکز بر این چارچوب به دنبال پاسخ به سؤالات فوق است.

شایان ذکر است که به جهت اهمیت «بحث از حکومت اسلامی در منظومه فکری سیاسی علامه طباطبائی» این موضوع مورد توجه واقع شده است. چنان‌که در جستجو در منابع مختلف نیز می‌توان مشاهده کرد هزاران بار از «فلسفه سیاسی علامه طباطبائی» یاد شده است که درمجموع به حدود صد منبع اصلی برمیگردد. از جمله برخی از آثاری که در سالیان اخیر به این موضوع پرداخته‌اند عبارتند از: کتاب مردم و حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی علامه طباطبائی، تأثیف مهدی امیدی و جمعی از محققین که با نگاه اندیشه‌ای به این موضوع پرداخته است. همچنین مقاله خاستگاه حکومت از منظر علامه طباطبائی، از دیگر مقالاتی است که این بحث را بررسی کرده است. و نیز رساله دکتری احمد رضا یزدانی مقدم که به فلسفه سیاسی علامه طباطبائی اختصاص دارد و همچنین برخی مقالات پراکنده دیگر.

مفهوم‌شناسی فلسفه سیاسی

منظور از فلسفه سیاسی، مباحث و مسائل ثابت مربوط به حوزه سیاست و زندگی اجتماعی است؛ مسائلی که در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های ابدی سیاسی در حوزه امامت و ولایت و نیازهای ثابت انسان بوده و در پرتو تحولات زندگی اجتماعی، دستخوش تغییر و تحول نمی‌شود، (لکزایی، ۱۳۹۴: ۷۵)

فلسفه سیاسی، متکفل ارائه تصویری روش‌مند از یک نظام سیاسی مطلوب است که در آن، همه عناصر و مؤلفه‌های سیاسی حضور دارند. این عناصر که دربرگیرنده گروه حاکمان و مردم و نیز ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر نظام مذکورند، نقش تعیین‌کننده‌ای در پذیرش نوع حکومتی دارند که آدمیان جهت تنظیم مناسبات سیاسی خویش انتخاب می‌کنند. بنابراین فلسفه سیاسی در حقیقت، متکفل پاسخ به پرسش‌های اساسی انسان در زمینه‌هایی مانند دولت مطلوب، مشروعيت، عدالت، اطاعت، قدرت و سعادت است؛ اینکه علت نیاز جوامع به دولت و حکومت چیست؟ چه کسانی حق حکومت دارند؟ چرا باید از حاکمان اطاعت کرد؟ حکومت به دنبال چه اهدافی باید باشد؟ و چه وظایفی در قبال مردم دارند؟ (واعظی، ۱۳۹۵: ۱۸)

همچنین گفته شده به آن گروه از مباحث سیاسی که فراتاریخی و فرازمانی بوده و هستند و جزو مسائل تغییرپذیر زندگی سیاسی قرار نگیرند، فلسفه سیاسی اخلاق می‌شود. زندگی سیاسی اجتماعی انسان شامل دو گروه از مسائل و مشکلات، ... است: که گروه اول، همان دغدغه‌های جاودانه انسان‌ها بوده؛ و گروه دوم، شامل مسائلی که جدید و متغیر می‌باشند، می‌شود (لکزایی، ۱۳۹۴: ۵۴ - ۵۵) بخشی از پرسش‌های انسان‌ها که در زمان‌ها و اعصار مختلف، اعم از قدیم و جدید، وجود داشته و دارد و می‌توان از آنها به فلسفه سیاسی یاد کرد، شامل مواردی از قبیل: پرسش از خالق، انسان، عدالت، قدرت، آزادی، نظام سیاسی مطلوب و مواردی از این قبیل می‌شود.

این دغدغه‌ها و پرسش‌ها بیش از اینها بوده و همان‌طورکه در بررسی پیشینه تحقیق هم بدان اشاره شد، فلاسفه متقدم و متاخر و همچنین محققان مختلف، هر کدام اشاره به برخی از آنها نموده، ولی اجمالاً می‌توان با توجه به نگاه فرازمانی و فرامکانی بودن سخن پرسش‌های مطرح شده، آنها را بازیافت. چنان‌که مقام معظم رهبری در باب تعریف فلسفه سیاسی بر این باور است که:

فلسفه سیاسی باید برای همه مسائل زندگی مردم، تکلیفی معین کند و وارد حوزه عملی شود؛ یعنی نظام اجتماعی، نظام سیاسی، وضع حکومت و کیفیت تعامل مردم با یکدیگر را تعیین کند؛ کما اینکه خود توحید به عنوان یک مبنای فلسفی و اندیشه، دارای امتداد اجتماعی و سیاسی است. (بیانات رهبری، ۱۳۸۲)

همان‌طورکه در این تعریف هم آمده است، فلسفه سیاسی، حوزه گسترده‌ای از مسائل و مباحث مرتبط با نظام اجتماعی و سیاسی و حکومت را دربرمی‌گیرد.

۱. مفهوم حکومت

از جمله مباحث محوری در بحث از فلسفه سیاسی، مسئله حکومت و تعریف ابعاد آن است. علامه تعریف حکومت را همراه با الزامات و همچنین ضرورت آن آورده است. به‌گونه‌ای که از الزامات و ضروریات بحث از حکومت در نگاه وی، این است که حکومت به‌گونه‌ای باید امور جامعه را تدبیر نماید که اعضای جامعه به آنچه لیاقت و شایستگی آن را دارند رسیده و کسی و یا چیزی مانع تحقق آن برایشان نشود. با این حال، تعریفی که وی از حکومت ارائه می‌کند، بیشتر ناظر به احتیاج انسان به آن و از سخن اعتبارات ضروری دانستن است. علامه طباطبائی در تعریف حکومت و ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران بر این باور است که:

حکومت از اعتبارات ضروریه‌ای است که انسان از آن بی‌نیاز نیست. لیکن آنچه ضروری بودن آن را پیش می‌آورد، زندگی اجتماعی است؛ و گرنه خود از این جهت که فرد است نیازی به سلطنت ندارد. (طباطبائی، ۱۳۹۲ / ۷ : ۱۹۸)

به تقریب می‌توان مفهوم مُلک یا فرمانروایی را در تحلیل طباطبائی چنین تبیین کرد:

۱. مُلک یا فرمانروایی، سلطه بر افراد جامعه است؛

۲. اعتبار مُلک پس از اعتبار اجتماع واقع می‌شود؛

۳. اعتبار مُلک از اعتبارات ضروری بهشمار می‌رود؛ بدین معنا که اجتماعات انسانی از اعتبار مُلک و مقامی که مُلک را بر عهده گیرد، ناگزیرند؛ چراکه برقراری اجتماع برای سعادت زندگی دنیوی بوده و این امر نیازمند رفع اختلافات ناگزیر اجتماعی است؛

۴. وظیفه اصلی مُلک، برقراری تساوی و عدالت است؛

۵. از قواعد مُلک، منع طغیان در اجتماع و برقراری تسامح اجتماعی است؛

۶. اجتماع در صدد تکمیل و اصلاح و رفع نواقص مُلک؛ به مانند سایر موضوعات اعتباری است تا آثار متصاد آن با سعادت انسانی را برطرف سازد؛

۷. جامعه پدیدآمده از مردم، امرش با مردم است و مردم در امر یکسانند؛ بنابراین، مُلک از آن مردم است و می‌توان از اعتبار مُلک اجتماعی سخن گفت؛

۸. حکومتی که براساس اعتبار مُلک اجتماعی بنا می‌گردد، حکومت اجتماعی است و حکومتی که مُلک اجتماعی را اعتبار نمی‌کند و استخدام یک طرفه را جاری می‌سازد، حکومت استبدادی است. (یزدانی مقدم، ۱۳۹۱: ۱۸۵ - ۱۸۶) چنان‌که از مباحث علامه برمی‌آید زندگی اجتماعی انسان، باعث ضرورت وجود حکومت می‌شود. و خود این فرمانروایی، مشخصه‌هایی دارد که در فلسفه سیاسی از آن به جنبه‌های هنجاری یاد می‌شود. از جمله رفع اختلافات اجتماعی، تعلق فرمانروایی به مردم، و

۲. ضرورت حکومت

علامه طباطبائی برای رفع ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و استیفاده حقوق ستمدیدگان و حفظ کیان و کرامت انسانی، جامعه بشری را ناگزیر از تشکیل یک نظام اجتماعی و حاکمیتی می‌بیند که در سایه آن، این امور حل و فصل شود. به اعتقاد علامه طباطبائی، مُلک و حکومت همان سلطنت کردن بر دیگران است و می‌توان گفت از اعتبارات ضروریه است که جزو نیازهای انسان می‌باشد. به باور وی، این اعتبار بعد از اعتبار قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه اجتماع شامل افراد مختلف با اراده‌های گوناگون و همچنین هدف‌های متفاوت است، بنابراین در آن اختلاف پدیدار می‌شود. این اختلاف منجر به اخذ اموال و نیز تجاوز کردن از حد و حدود و حقوق و همچنین هرج و مرج و اختلال می‌شود، در این صورت جامعه‌ای که ابزار سعادت زندگی دنیایی بشر بهشمار می‌رفت، موجب شقاوت و هلاکت می‌شود.

به باور علامه، برطرف ساختن و از بین این معضل صرفاً با یک قوه قاهره مسلط بر کل اعضای جامعه ممکن خواهد بود تا بدین‌وسیله باعث شود که آن شخص قوى طغیانگر برتری جو به حد وسط برگردد و آن شخص فرودستی که در معرض هلاکت است را هم به همان حد وسط بازگرداند تا بدین‌وسیله، همه قوا از جهت رتبه و جایگاه همسان باشند؛ آنگاه هر کدام از اینها را در محل خاص خود نهاده و حق هر صاحب و واجد حقی را به وی بدهد. (یزدانی مقدم، ۱۳۹۱: ۱۱۰ - ۱۱۱)

در مباحث علامه طباطبائی در بحث ضرورت حکومت، با تأکید بر رفع مشکلاتی که در تمامی

اجتماعات جزو انکارناپذیر است، راهکار آن را تشکیل حکومت می‌داند و حکومت را جزو اعتبارات ضروریه قلمداد می‌کند که بدون آن امکان برآوردن خواسته‌هایی مردم مقدور نیست. علامه طباطبایی در مقاله ولایت و زعامت در اسلام، مسئله ضرورت تشکیل دولت و حکومت اسلامی را از حیث فلسفه اجتماعی اسلام و با استناد به آیه فطرت، مورد بحث و بررسی قرار داده است. (طباطبایی، ۱۳۴۱) درنهایت در باب ضرورت حکومت اسلامی، علامه طباطبایی، در بیان معنای «لابد للناس من امیر بر او فاجر» از اصل حکومت سخن گفته و با اشاره به هرج و مرج، انقراض نسل انسان را به عنوان یکی از دو طرف نقیض در مسئله در مقابل بقا قرار می‌دهد و براساس اصل استحاله اجتماع نقیضین به ضرورت حکومت می‌رسد.

۳. مبانی حکومت

انسان‌شناسی

علت بحث از انسان‌شناسی به عنوان یکی از مبانی ورود به بحث از حکومت در فلسفه سیاسی علامه طباطبایی به این دلیل است که در مباحث علامه، بحث اجتماع انسانی مطرح است و تا زمانی که بحث انسان و انسان‌شناسی مطرح نشود، نمی‌توان وارد بحث اجتماعی و فرمانروایی شد. علامه دقیقاً از این مسیر رفته و از انسان‌شناسی به اجتماع انسانی و ضرورت ملک و فرمانروایی وارد شده؛ همان‌طور که پیشتر فارابی همچنین وارد شده و علم مدنی را علم با مباحث انسان‌شناسی گره زده است و یا حتی در غرب، افرادی مثل توماس هابز، علامه طباطبایی، در سنت فلسفه اسلامی و مبتنی بر نظریه ادراکات اعتباری، تحلیلی از انسان ارائه می‌کند که براساس آن اجتماع، زندگی اجتماعی و مباحثی از این قبیل را نیز توضیح می‌دهد.

براساس نظر طباطبایی، انسان موجودی مرکب از دو جوهر مادی و مجرد است. غایت و غرض آفرینش تحول جوهری انسان به جوهری شریف، مجرد و آسمانی است. هرچند امیال متضاد و جهان آمیخته با تضاد و تزاحم، مانع از شکوفایی ذاتی فرد می‌شوند. با این حال ساختمن وجودی انسان از دو حیث طبیعت و فطرت قابل بررسی است. هریک از این دو دارای احکامی مستقل‌اند. میل طبیعت به جلب منافع به سوی خود و استخدام است و آن به معنای تحمیل اراده و سلطه بر دیگر اشیاء و اشخاص است. طبیعت که جزء نازله وجود آدمی است، تمایل به انحصار و تکثیر دارد. در فطرت میل به تعاون، عدالت، وحدت و توحید نهفته است و فطرت، بخش متعالی وجود انسانی است. فطرت و طبیعت در کنار یکدیگر دو بخش از حیات انسانی (مادی و معنوی) را شکل می‌دهند، از آنجاکه فطرت از حیث وجود برتر از طبیعت است، لذا کمالات طبیعت را نیز در خود دارد و از نقایص آن بری است. (امیدی، ۱۳۹۴)

براساس تحلیلی که طباطبائی از انسان در *البيان* ارائه می‌کند، انسان در حیات دنیوی خود، واحد مزایایی می‌شود و موفق به کسب و دست آوردن آنها می‌گردد که در اصل وجود وی نیست. به باور وی، خداوند برای اینکه انسان این مزیت‌ها را به دست بیاورد، لطف و عنایت خود را شامل انسان گردانیده و دو قوه فکر و تصرف به انسان ارزانی داشته است که انسان با این دو قوه قادر خواهد بود که حدّ و حکم چیزی را به چیز دیگری بدهد و علمی غیر از این علوم حقیقی، تهیه نماید که این علوم همان علوم اعتباری است. همانند اذعان به اینکه واجب است چنین کند یا نکند و این حسن است و آن قبیح است. (بیزانی مقدم، ۱۳۹۰)

چنان‌که از این مطلب بر می‌آید، طباطبائی، انسان را در حیات دنیوی، تنها موجودی مادی و یا مجرد و روحانی نمی‌انگارد، بلکه از نظر وی انسان موجودی دو گوهری است و ناگزیر باید به اقتضائات هردو گوهر توجه داشت. این تلقی از انسان در غایت و مقصد حیات اجتماعی و چگونگی تدبیر و روش اداره اجتماع، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. انسان با مرگ بدن پایان نمی‌پذیرد، بلکه حقیقت انسان که همانا نفس و روح اوست، به سوی خدای سبحان باز می‌گردد. بنابراین ناگزیر در حیات دنیوی باید این بازگشت به سوی خدای سبحان لحظه گردد. چنین تصویری از انسان، در تعديل و هدایت قریحه استخدام در اجتماع انسانی مؤثر می‌افتد و استخدامِ متقابل و تقارب طبقاتی را تقویت می‌کند.

درواقع، اضطرار و استخدام یا استخدام ناشی از اضطرار طبیعی انسان که خود ناشی از خلقت اوست، به مدنیت و اجتماع تعاونی و عدل اجتماعی می‌انجامد. درنتیجه، آن عاملی که به عدل اجتماعی هدایت می‌نماید، همان اضطرار طبیعی است که در انسان هست. به باور علامه طباطبائی، فقط نیاز طبیعی انسان نیست که وی را به اجتماع سوق می‌دهد، بلکه باید گفت کمال انسان هم به اجتماع وابسته بوده و از این نظر می‌توان گفت انسان یک، موجودی اجتماعی به شمار می‌رود (طباطبائی، ۱۳۹۳ق: ۴ / ۹۷)

خلاصه اینکه طباطبائی درباره کمال انسان و چگونگی وصول به آن، مباحث مفصل و مبسوطی ارائه کرده است. براساس نظر ایشان در تفسیر *المیزان* هدف و کمال نهایی انسان، خداست و راه و مسیر نیل به این هدف هم قوای نفس انسانی است. انسان عاقل نباید هرگز هدف را از یاد ببرد؛ چراکه فراموش کردن هدف، موجب از یاد بردن راه می‌شود. کسی که خدای خود را فراموش کند، خود را نیز فراموش می‌کند. علامه طباطبائی، نفس انسانی را مسیر رسیدن به هدف دانسته و معتقد است جز نفس چیز دیگری وجود ندارد تا طریق انسان باشد. این انسان است که دارای تطورات گوناگون و درجات متفاوت است.

انسان مراحل گوناگونی مانند جنینی، کودکی، جوانی و پیری را پشت سر می‌گذارد و پس از آن در عالم بزرخ به حیات خود ادامه می‌دهد تا اینکه در قیامت به بهشت یا دوزخ روانه شود. پس آن مسافتی که هر انسانی از ابتدا تا انتهای سیرش می‌پیماید، همان نفس انسانی است. طریقی که انسان می‌پیماید، اضطراری و غیراختیاری است و همه انسان‌ها آن را می‌پیمایند. این حقیقتی عینی و ثابت است و علم و چهل شخص در بود و نبود آن دخالتی ندارد، اما توجه و آگاهی به این حقیقت عینی، تأثیر شگرفی در عمل دارد.

علامه طباطبائی در ادامه می‌افزایند: عمل، یگانه مری نفسم انسان است. عمل نفس را هم‌سو با سخن خود بار می‌آورد. اگر عمل با واقع و غایت خلقت هماهنگ و سازگار باشد، نفس را به کمال حقیقی اش می‌رساند. بنابراین، سعادت و کمال‌ما انسان‌ها مبتنی بر احوال نفسانی و احوال نفسانی نیز مبتنی بر اعمال‌اند و درنهایت این انسان‌ها باید که به دو نوع صالح و طالح تقسیم می‌شوند: «وَنَفْسٌ^۱ وَمَا سَوَّاهَا * فَآلَهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». (شمس / ۱۰ - ۶)^۲ خداوند رستگاری و کمال را بر تزکیه نفس و محرومیت را بر آلودگی آن مبتنی کرده است. هم تزکیه و هم آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است. نفس انسان با انجام عمل نیک، تزکیه و متقدی می‌شود و همین نفس با انجام کارهای بد، آلوده و نالاید می‌گردد. در ادامه وی متذکر می‌شود کسانی که تنبه دارند و مواظباند که در پیمودن راهی که در پیش دارند، منحرف نشوند؛ با کسانی که هیچ درکی از این حقیقت ندارند و غافلانه زندگی می‌کنند، یکسان نیستند: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِلَمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (زمر / ۹) فردی که این حقیقت را فهمیده، هر لحظه که به یاد آن می‌افتد، متوجه جایگاه خود در مقابل خداوند می‌شود. او نفس خود را عین تعلق و وابستگی به خدا می‌داند و می‌یابد که تنها خداست که می‌تواند حجاب‌های بین او و خودش را برطرف کند و مونس و دوست واقعی او باشد. (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۲۹ و ۱۴۴) بنابراین، اموری که در نفس انسان تأثیر واقعی می‌گذارند و فعلیت جدیدی به او می‌دهند، به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شوند. امور نظری همان بعد شناختاری و معرفتی انسان است.

۴. مشروعیت حکومت

در رابطه با پرسش از مشروعیت فرمانروایی سیاسی و الزام سیاسی و حق حاکمیت حکومت بر

۱. سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد که هر کس

آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد و هر کس آلوده‌اش ساخت، قطعاً درباخت.

۲. بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ خردمندان اند که پند می‌گیرند.

شهروندان و چرایی الزام شهروندان؛ این پرسش قابل طرح است که «چرا حکومت از حق حاکمیت بر شهروندان برخوردار است؟ و چرا باید شهروندان، خود را موظف به اجرای قانون حکومت بداند؟» طباطبائی در تحلیلی که درباره فرمانروایی سیاسی دارد، فرمانروایی سیاسی را به مالکیت ارجاع می‌دهد. از نظر وی، «فرمانروایی» از سخن مالکیت است. (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۱۲۹ / ۳ و ۱۴۴)

«مالکیت»، رابطه‌ای است که میان «الف» و «ب» وجود دارد و بر پایه این رابطه «الف» مجاز به انجام تصرف در «ب» است. مالکیت به نوبه خود به اختصاص برمی‌گردد. اختصاص از نسبت ویژه‌ای میان «الف» و «ب» خبر می‌دهد. هرکدام از اختصاص و مالکیت و فرمانروایی دوگونه‌اند: حقیقی و اعتباری؛ فرمانروایی حقیقی مانند فرمانروایی خدا نسبت به جهان هستی و موجودات که مخلوقات اویند و همگی تحت اراده او قرار دارند یا مانند فرمانروایی انسان نسبت به اجزای بدن و قوای وجودی خودش (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۲۱ / ۱)

فرمانروایی حقیقی، چیزی است که در عالم واقع، وجود دارد و فلسفه‌ورزی ما تنها از آن خبر می‌دهد؛ نه اینکه بخواهد آن را توصیه یا نفی کند. فرمانروایی اعتباری، تابع اعتبار اجتماع است که بمنوبه خود به اهداف و مصالحی که اجتماع لحظ می‌کند، برمی‌گردد (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۱۲۹ / ۳ و ۱۴۹) مثل فرمانروایی اعتباری مانند فرمانروایی‌های سیاسی موجود که در انواع اجتماعات انسانی از گذشته تا آینده تاریخ انسان و زندگی اجتماعی وجود داشته و خواهد داشت (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۴۷ / ۳) آیا خدا نیز دارای فرمانروایی اعتباری است یا فقط از فرمانروایی حقیقی برخوردار است؟ در تحلیل علامه طباطبائی، خدا علاوه بر فرمانروایی حقیقی از فرمانروایی اعتباری نیز برخوردار است و فرمانروایی اعتباری او به فرمانروایی حقیقی و رابطه خاصی که موجودات و مخلوقات با او دارند، برمی‌گردد. (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۱۳۱، ۱۳۰ و ۱۴۹)

مشروعیت حکومت در عصر غیبت از نظر علامه، مشروعیت الهی مشروط به شرایط خاصی همچون ایمان، تقو، حسن تدبیر، علم و آگاهی و تبعیت از روش امامت در مواجهه با مردم است که از آن می‌توان به مشروعیت بالأوصاف یاد کرد. به کارگیری معیارهای قرآنی در این زمینه ضروری است. برترین و زبده‌ترین افراد در این اوصاف (یعنی کسی که تالی تلو معصوم است) باید به حکومت اختیار شود. مردم وظیفه دارند با تشخیص این اوصاف در شخص حاکم او را به مستند قدرت بشنانند و از اوتبعیت نمایند. (امیدی، ۱۳۹۶)

شریط حاکم

علامه طباطبائی از بحث اجتماع وارد بحث فرمانروایی می‌شود. در تحلیل وی، فرمانروایی همان

اهداف اجتماع را تحقق می‌بخشد. اجتماع مبتنی بر یک عقد عام اجتماعی بود که همه عقود دیگر از آن ناشی می‌شد، اساس فرمانروایی نیز مبتنی بر پاسداشت همین عقد عام اجتماعی، یعنی استخدام متقابل و عدالت اجتماعی است و از آنجاکه نیاز به ایمنی و امنیت و همیاری، انسان را به اعتبار عقد و وفای به عهد می‌رساند، از وظایف فرمانروایی، ایجاد امنیت و آرامش در داخل است. به باور ایشان، فرمانروایی برای تدبیر اجتماع است و امور مربوط به تدبیر اجتماع مانند برقراری نظم و امنیت و تربیت و مدیریت در آن می‌گنجد (یزدانی مقدم، ۱۳۹۱: ۱۸۵) علامه در پاسخ به این پرسش که چه کسی ولایت جامعه را در اسلام بر عهده دارد و رفتار او چگونه است؟ این‌گونه می‌گوید: «ولایت امر جامعه اسلامی با رسول خدا^{الله} است و وجوب طاعت او بر مردم و پیروانش، صریح قرآن کریم است». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۱۴۷ - ۱۴۵) طباطبایی در مورد مصدق حاکم در جامعه اسلامی بر این باور است که حکومت و حاکمیت در جامعه اسلامی به یک فرد و یا طبقه خاص اختصاص ندارد و هر فردی از مسلمانان می‌تواند با رضایت و انتخاب افراد جامعه، مسئولیت و حاکمیت آنها را به عهده بگیرد. (علیخانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۴ / ۱۸۸)

۵. اهداف حکومت

علامه طباطبایی هدف اصلی و غایت نهایی از تشکیل حکومت را رساندن افراد جامعه به کمال می‌داند؛ چنان‌که در یکی از آثار خود در این‌باره می‌نویسد: «صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد، و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد، و برای چنین حکومت، چیزی که لازم است، داشتن دو سرمایه است، یکی علم به تمامی مصالح حیات جامعه و مفاسد آن، و دوم داشتن قدرت جسمی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می‌داند، و این دو در طالوت هست: «وَ زَادَهُ سَنْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجَسْمِ» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲ / ۴۳۵)

در ادامه به برخی از اهداف حکومت از دیدگاه ایشان پرداخته می‌شود.

یک. عدالت اجتماعی

یکی از محورهای مهمی که علامه طباطبایی در بحث از اهداف حکومت بدان توجه خاص دارد، بحث عدالت اجتماعی است. به باور وی، مهم‌ترین چیزی که اجتماع انسانی را استوار و برقرار می‌دارد عدالت است. گرچه در نظر طبیعی انسان مهم‌ترین چیز، خود فردی اوست (تفکر فردی)، اما سعادت شخص برصلاح ظرف اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، مبتنی است و بسیار دشوار است که فرد در اجتماعی فاسد، سعادتمند و رستگار گردد. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲ / ۳۳۰)

حقیقت عدل، برپایی مساوات و موازنۀ میان امور است؛ به این صورت که به هر کدام سهم شایسته داده شود تا در اینکه هر کدام در جایگاه شایسته قرار دارند، مساوی باشند. عدل میان مردم، آن است که هر کدام در همان جایگاهی که از نظر عقل یا شرع یا عرف، شایسته آن است قرار گیرد؛ تا نیکوکار پاداش بینید و بدکار مجازات گردد و انصاف مظلوم از ظالم ستانده شود و در برپایی قانون، تبعیض و استثنای نباشد. از اینجا معلوم می‌شود که عدل و حُسن، دو لفظ و مفهوم متفاوتند اما یک مصدق دارند. بدین ترتیب عدل، ملازم با حُسن است و حُسن، چیزی است که نفس به آن، جذب می‌شود. قرار دادن شیء در جایگاه شایسته، چیزی است که انسان بدان مایل است و به حُسن آن اعتراف می‌کند؛ هر چند مردم، به جهت گوناگونی زندگی، در برشماری مصاديق عدالت گوناگون باشند. (طباطبائی، ۱۳۹۳ / ۱۲: ۳۳۱)

عدل اجتماعی، آن است که انسان با هریک از افراد جامعه چنان که شایسته اوست، رفتار کند و او را در جایگاه خودش قرار دهد. لازمه این امر، آن است که جامعه، این حکم را بر پا دارد و حکومت، که متولی امر جامعه و تدبیر آن است، متعهد به آن باشد (طباطبائی، ۱۳۹۳ / ۱۲: ۳۳۱) به یک معنا عدل انصاف است (طباطبائی، ۱۳۹۳ / ۱۲: ۳۴۹)

به هر حال علامه طباطبائی، عدالت اجتماعی را از مقتضیات اولیه طبیعت انسان می‌داند و رعایت عدل و داد و تساوی حقوق افراد را امری لازم و ضروری می‌شمارد، و از اینکه پیوسته جریان اعمال زور و قدرت، تحمل زبردستان بر زیردستان، له شدن ناتوانان در چنگال توانایان و بندگی و ذلت طبقه ضعیف برای رسیدن طبقه نیرومند به مطامع و مقاصد خودشان در اجتماع انسانی ادامه دارد، رنج می‌برد (طباطبائی، ۱۳۹۳ / ۲: ۱۲۲ – ۱۲۵) علامه بر این باور است که: «کمترین مسامحه در بسط و گسترش عدالت اجتماعی، یک دسته را بر دسته دیگر مسلط می‌سازد و محصول سعی و کوشش دسته ناتوان را به توانا و زورمند اختصاص می‌دهد، چنان‌که طبقه حاکم و محکوم، طبقه ثروتمند و فقیر، طبقه زن و مرد، طبقه کارگر و کارفرما، در جامعه‌های مترقی و غیر دینی، به همین شکل زندگی می‌کنند و پیوسته نیرومندان یک طبقه، ناتوانان و زبردستان خود را استثمار می‌نمایند»، (طباطبائی، ۱۳۸۷ / ۳۰۳) بنابراین، وی بر لزوم نهضت و انقلاب برای زوال نابسامانی‌های فوق و تحقق عدالت اجتماعی، اصرار می‌ورزد.

دو. آزادی

از دیگر اهداف حکومت موردنظر علامه طباطبائی می‌توان به آزادی اشاره کرد. علامه، آزادی را به دو نوع آزادی تکوینی و تشریعی تقسیم کرده و در توضیح آنها، ابتدا به آزادی تکوینی اشاره کرده و

درباره این نوع آزادی بر این باور است که آزادی تکوینی یعنی: «انسان به هر کاری که می‌رسد، می‌تواند طرف «اجرام» و یا طرف «ترک» را انتخاب کند». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۳۵۹) از نگاه علامه، آزادی تشریعی که از آن به آزادی اجتماعی هم یاد می‌کند، عبارت است از: «رهایی انسان از قید بندگی غیر خداوند» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۳۵۹) درواقع اگر انسان از زیر سیطره و سلطه غیر خداوند رها شود و فقط برای خدا بندگی کند، می‌توان وی را آزاد دانست.

در ادامه، علامه طباطبایی وقتی می‌خواهد به تشریح آزادی تشریعی بپردازد، به آیه شریفه «ما کَانَ لِبَشَرٍ ... يَقُولَ لِلنَّاسِ كُوْنُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونَ اللَّهِ» (آل عمران / ۷۹) استناد کرده و برداشت خود را از این آیه در توضیح آزادی تشریعی این‌گونه بیان می‌کند که: «انسان در زندگی اجتماعی خود می‌تواند هر راهی را انتخاب کند و هیچ انسان دیگری نیز حق ندارد چیزی را بدون رضایتش بر او تحمیل کند». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۳۵۹)

در فلسفه علامه طباطبایی ما آزادیم و این آزادی را به‌طور طبیعی در خودمان می‌یابیم؛ بدین‌معنا که یک انسان طبیعی که هنوز در زندگی اجتماعی قرار نگرفته، آزاد است و می‌تواند این آزادی را در خود بیابد. درنتیجه، انسان آزاد است و برای آزادی، نیازی به استدلال و برهان نخواهد بود؛ زیرا آزادی به‌طور طبیعی در ما وجود دارد. به باور وی ما می‌توانیم از محدودیت‌های آزادی پرسش کنیم نه خود آزادی (به‌مثابه امری طبیعی که به شیوه‌ای وجودی از آن اطلاع حاصل می‌کنیم) علامه بدین‌ترتیب، مبنای متفاوتی را در مورد آزادی بنا می‌نهن. (یزدانی‌مقدم، مصاحبه نگارنده با دکتر یزدانی‌مقدم، ۱۴۰۰/۱۲۰)

همچنین علامه طباطبایی در مباحث خود از آزادی متعالی اجتماعی هم سخن گفته است. وی در این نوع از آزادی به ابعاد مختلف آزادی از جمله سلبی و ایجابی پرداخته و در رابطه با جنبه سلبی آزادی، آن را به‌معنای رهایی انسان از بندگی غیرخدا و رهایی از سلطه دیگر انسان‌ها دانسته و در توضیح بُعد ایجابی آزادی، آن را این‌گونه معنا می‌کند که اگر فعالیت‌های انسان در راستای عبودیت و بندگی خداوند باشد، این جنبه ایجابی آزادی است. درواقع می‌توان گفت: تعریف آزادی از دیدگاه علامه طباطبایی، براساس تلقی سه‌گانه‌ای است که وی از آزادی دارد که به‌معنای فقدان مانع و حاجب به‌معنای بندگی غیرخداوند که شامل حکومت‌های طاغوتی یا انسان‌های همنوع و نیز هواهای نفسانی باشد در برابر انسان [یا اجتماع تعاوونی] برای نیل به هدف که همان مقام عبودیت خداوند متعال می‌باشد است. (لکزایی و نصرتی، ۱۳۹۳: ۱۲ - ۱۱)

وی نگاه جامعی به بحث آزادی که در فلسفه سیاسی امروز از اهمیت برخوردار است، داشته و هردو جنبه سلبی و ایجابی را با هم لحاظ کرده است.

۶. جایگاه حکومت و حکومت مطلوب در فلسفه سیاسی علامه طباطبائی

در تحلیل علامه طباطبائی از حکومت، نقش اجتماع در اندیشه وی خود می‌نمایاند و بر جسته می‌شود. علامه طباطبائی با استدلالی درون‌دینی به دو موضوع حکومت و حکومت اسلامی می‌پردازد و آن را تبیین می‌کند: خطاب احکام به مؤمنان، یعنی اعضای اجتماع اسلامی است، بدین ترتیب دین اسلام رنگ‌بُوی اجتماعی دارد و خدای سبحان اقامه دین را از مردم به طور همگانی می‌خواهد. از این‌رو و نیز از جهاتی دیگر، می‌توان دین اسلام را اجتماعی دانست. (طباطبائی، ۱۳۴۱: ۸۷)

در فلسفه سیاسی علامه طباطبائی، انسان موجود اجتماعی است. فطرتاً به زندگی اجتماعی هدایت می‌شود قرارداد ضمنی و عملی قراردادی اجتماعی است و زندگی اجتماعی مقدم بر شکل‌گیری حکومت سیاسی است. اساس اجتماع بر عدالت اجتماعی است و زندگی اجتماعی نیازمند رعایت عدالت اجتماعی است. اگر عدالت اجتماعی، مرجع و مبنای نباشد زندگی اجتماعی دچار هرج و مرج و اختلاف می‌شود. اسلام دینی اجتماعی است و برای حل مشکلات جامعه و برقراری عدالت اجتماعی آمده و این مهم را با دعوت به توحید به انجام می‌رساند. توحید وجه اجتماعی دارد که همانا برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از طغیان اجتماعی است. اساس مُلک و حکومت اجتماع است؛ یعنی در اجتماع و با اجتماع است که مُلک و حکومت پیدا می‌شود و اجتماع تقدّم وجودی بر مُلک و حکومت دارد. حقیقت فرمانروایی در تحلیل عقلی و فلسفی از اجتماع پیدا می‌شود و از آن اجتماع است. از این‌رو از آن با عنوان مُلک اجتماعی می‌توان یاد کرد. (بیانی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۵۸)

علامه طباطبائی در *تفسیر المیزان*، حکومت اسلامی را یک حکومت انسانی معرفی می‌کند و تفسیر خاصی نیز از حکومت انسانی یادشده، ارائه می‌کند. این حکومت، حکومتی است که حقوق فرد فرد انسان را رعایت می‌کند. به باور وی، خدای سبحان، برای جامعه اسلامی، حکومت انسانی (الحکومه الانسانیه) را برگزیده که در آن حقوق هر فردی از افراد جامعه حفظ می‌شود و مصلحت ضعیف و قوی و غنی و فقیر و آزاد و بنده و مرد و زن و فرد و جمع و بعض و کل، به یکسان رعایت می‌گردد. این حکومت، حکومت فردی و استبدادی، که به هوای نفس فرد حاکم در جان و مال و ناموس مردم جاری است، و یا حکومت اکثریت که مطابق هوای اکثریت یعنی بیشتر از نصف مردم بوده و منافع اقلیت، یعنی کمتر از نصف، را از بین ببرد و اکثریت را با ستم و آزار و عدم رضایت اقلیت راضی کند، نیست. با این توجه می‌توان گفت حکومت اسلامی، یک حکومت انسانی به شمار می‌رود؛ بدین معنا که به حقوق تک‌تک انسان‌ها توجه کرده و حتی خواست و اراده اقلیت هم هر کسی که می‌خواهد باشد را محترم داشته و به باور ایشان، اراده تأثیرگذار در حکومت؛ اختصاص به یک فرد و

يا گروه و همچنین اکثریتی نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۹ / ۱۱۵)

به گفته علامه طباطبایی در دنیای گذشته یک نفر به نام فرعون یا قیصر یا کسری، همه‌چیز مردم ضعیف را تحت اختیار خود می‌گرفت، و هرچه را که اراده می‌کرد بر آنها تحمیل می‌نمود و احیاناً در مقام توجیه این عمل خلاف انسانی نیز برآمده و چنین می‌گفت که این روش، لازمه شان سلطنت و تأمین‌کننده مصالح مملکت و مؤثر در تحکیم اساس دولت است و اصولاً چنین عقیده داشت که حق سیادت و نبوغ او همین است که دیگران را تحت سیطره و نفوذ خود در آورد و با زبان شمشیر نیز این حق را برای خود تثبیت می‌کرد. اگر در روابط ملل کنونی نیز مطالعه کنید، خواهید دید که چگونه تاریخ در شکل‌های مختلفی تکرار می‌شود، با این تفاوت که شکل فردی سابق، به شکل اجتماعی کنونی مبدل شده است؛ بدون آنکه روح و واقعیت آن تغییری کرده باشد.

(صاحبی، ۱۳۶۸)

علامه طباطبایی در باب تفاوت بین حکومت اسلامی و سایر حکومتها بر این باور است که: «و منها أن أقسام المجتمعات على ما هو مشهود و مضبوط في تاريخ هذا النوع لا تخلو عن وجود تناقض بين أفرادها مؤد إلى الفساد فإن اختلاف الطبقات بالثروة أو الجاه والمقام المؤدي بالأخرة إلى بروز الفساد في المجتمع من لوازمه لكن المجتمع الإسلامي مجتمع متشابه الأجزاء لا تقدم فيها للبعض على البعض ولا تناضل و لا تفاخر و لا كرامة و إنما التفاوت الذي تستدعيه القرصنة الإنسانية و لا تسكت عنه إنما هو في التقوي و أمره إلى الله سبحانه لا إلى الناس قال تعالى: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُورًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَئْنَاثُكُمْ» (الحجرات / ۱۳)؛ از تفاوت‌های دیگر حکومت اسلام با سایر حکومتها این است که تأنجاکه تاریخ نشان می‌دهد، هیچ اجتماعی خالی از اختلافات طبقاتی نبوده است و همین اختلافات طبقاتی بوده که موجب بروز برخی برتری‌جویی‌ها و خودفروشی‌ها و بالآخره فساد می‌شده است، و این اختلافات که ناشی از ثروت و جاه و مقام می‌باشد، لازمه آن حکومتها و جامعه‌ها بوده است؛ ولی اجتماع اسلامی، اجتماعی است که هیچ نوع برتری و مزیتی در بین افراد آن دیده نمی‌شود و هیچ فردی مقدم بر فرد دیگر نبوده و تنها ملاک امتیاز و برتری همان است که فطرت پاک و قریحه آزاده انسانی نیز به آن گویا است و این همان تقوا است که مربوط به خدا بوده و مردم را در آن دخالتی نیست، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ انَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُورًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّمَا مَنْهُ مَنْهُ (أفراد نوع) شما را از یک مرد و زن (آدم و حوا) آفریدیم، و یا هر فرد شما را از یک پدر و مادر خلق کردیم، و شما را قبیله‌های بزرگ و کوچک قرار

دادیم تا همدیگر را بشناسید (پس در میان شما برتری نژادی نیست، بلکه) مسلماً گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیز کارترین شماست. همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است». (حجرات / ۱۳) (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۴ / ۱۲۴)

از منظر وی، حکومت مطلوب، حکومتی است که حکومتی براساس موازین اسلامی باشد. چنین حکومتی، حکومت اجتماعی دینی (همو، ۱۳۸۶: ۹۶ - ۹۷) است. دینی بودن و اسلامی بودن حکومت از منظر طباطبائی در کاربست این موارد است: ۱. مسلمانان، حاکم را در جامعه اسلامی تعیین کند؛ ۲. تعیین حاکم، براساس سنت امامت باشد؛ یعنی حکومت پادشاهی و استبدادی نباشد؛ ۳. حاکم، احکام دین را محافظت کند؛ ۴. حاکم در غیر احکام، حکومت را براساس شورا اداره کند. (بیزانی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۴۰ - ۱۴۷)

در نگاه علامه، حکومت مطلوب، حکومتی است که براساس دین و فطرت، جامعه را به سعادت برساند. از این‌رو، جامعه‌ای به سعادت دنیوی و اخروی می‌رسد که دین منطبق با فطرت بر آن جامعه حکومت کند. اما هدف از تشکیل حکومت این است که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد و در نیل به سعادت، کسی و چیزی مانع وی نگردد. (عبدالله، ۱۳۹۵: ۵۳)

علامه در مقدمه اول مقاله ولایت و زعامت خود، این موضوع را مطرح می‌کند که قرآن به فطرت دعوت می‌کند و برخی فطريات نیز بدیهی هستند؛ در ادامه وی می‌گوید از امور فطری واضح که حتی کودکان نیز می‌فهمند، این است که مجموعه انسان‌ها برای زندگی مشترک به مدیریت نیاز دارند. به باور وی تجربه‌های تاریخی نشان داده است که هر کجا مدیریت صحیح در جامعه بوده است، پیشرفت و پیروزی رخ داده و عدم مدیریت صحیح سبب سقوط، بازگشت و ذلت می‌شود و نمونه آن، صدر اسلام است که بعد از پیامبر ﷺ، اتفاقاتی افتاد که سبب انحراف شد. علامه طباطبائی در این مقاله بیان می‌دارد آیا امکان دارد چنین مسئله فطری و بدیهی که حتی کودکان نیز آن را درک می‌کنند، در اسلام مورد غفلت قرار گرفته باشد؟ پیامبری که حتی اگر چند روز از مدینه خارج می‌شد، جانشینی برای خود تعیین می‌کرد و پیامبری که بر هدایت امت خود حریص بود، آیا امکان دارد که آنها را رها کرده باشد؟ شاید پاسخ داده شود که ۱۲ امام را مشخص فرمودند؛ اما گاهی موانعی از جمله عدم عمل به تکلیف مردم سبب می‌شود که ائمه‌اطهار ﷺ نتوانند راهبری جامعه را به دست نگیرند، آیا در این صورت خدا، امت را رها می‌کند؟ آیا اسلام درباره این امر بدیهی، هیچ نظری ندارد؟ وی در چند عبارت کوتاه به این پرسش‌ها که آیا فقیه بودن برای ولایت داشتن کافی است یا باید اعلم از سایرین باشد و این که آیا اعلم در فقه کافی است و یا در امور دیگر نیز باید اعلم باشد، پرداخته و

پس از احالة بحث و پژوهش از پاسخ آنها به دانش فقه می‌نویسد: فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر مصالح از همه مقدمتر است، ولايت دارد (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۸۹ - ۸۶)

براساس مباحث مطرح شده از سوی علامه، صرف فقاہت کافی نیست، بلکه در تقوای نیز باید در حد اعلا باشد و مصالح را نیز درک کند؛ بنابراین، کسی که در برآیند این شرایط از همه بالاتر است، شایسته این مقام است. وی در این مقاله با طرح این موضوع که در اسلام دو نوع احکام وجود دارد؛ احکام ثابت که هرگز تغییر نمی‌کند و درواقع به تعبیر ایشان «مواد شریعت» است؛ اما احکامی هم هستند که که تابع زمان و مکان هستند و قابل تغییرند؛ مانند وضع مالیات، جنگ و صلح و اموری نظایر آن. به این مسئله توجه می‌دهد که ما باید سه نکته را مذکور داشته باشیم؛ اول اینکه مسلمین تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد و اتفاق بکوشند؛ دوم حفظ مصلحت اسلام و مسلمین بر همه واجب است (نه فقط مراجع و فقهاء) و مرز در جوامع اسلامی، اعتقاد است [نه مرزهای اعتباری]. (صبح بزدی، ۱۳۹۶)

حکومت اسلامی از نظر طباطبایی، یک حکومت انسانی است. مقصود از آن حکومتی که حقوق فرد فرد انسان را رعایت می‌کند و یک حکومت اکثریت‌گرا یا اقلیت‌گرا یا جنس‌گرا و یا طبقه‌گرا نیست؛ بدین معنا که به بیانه خواست و منافع اکثریت و یا اقلیت و یا جنس و طبقه و قشر خاص، حقوق فرد انسان را پایمال نمی‌کند و از بین نمی‌برد؛ یعنی در حکومت اجتماعی و انسانی اسلامی، استبداد اکثریت یا اقلیت یا امتیازدهی منفی یا مشبٰث به قشر و جنس و گروه خاصی به ضرر دیگران، در کار نیست. خلاصه اینکه حکومت مطلوب علامه طباطبایی، یک حکومت انسانی است؛ بدین معنا که حقوق فرد انسان در جامعه حفظ شده و تفاوتی میان افراد انسان نباشد. درنتیجه، وی حکومت استبدادی که تابع اراده یک فرد است و یا حکومت اکثریت، که در آن حقوق اقلیت نادیده انگاشته می‌شود را نفی می‌کند.

نتیجه

علامه طباطبایی حکومت را از اعتباریات ضروریهای برمی‌شمارد که انسان به آن نیازمند است. در دیدگاه وی، این زندگی اجتماعی انسان بود که باعث می‌شد حکومت ضروری تلقی شود؛ چراکه خود از این حیث که فرد است، نیازی به سلطنت ندارد. به باور وی از آنجاکه حکومت یک امر اعتباری بهشمار می‌رفت، و بهدلیل اینکه اصل داشتن حکومت ثابت است؛ بنابراین، جزء شریعت قرار می‌گیرد. از منظر وی، اجتماعی بودن انسان و حکومت را می‌توان جزء فطری بشر دانست. علامه با پیوند انسان‌شناسی به اجتماع انسانی به ضرورت حکومت می‌رسد.

به باور علامه در صورت تحقق اسلام و احکام اسلامی در جامعه، الگوی مطلوبی از رابطه بین مردم و

حکومت محقق خواهد شد که بهتر و مناسب‌تر از نظامهای دموکراتیک فعلی حاضر در جهان است. همچنین علامه، حکومت را به مثابه قوه قهریهای می‌دانست که برای جلوگیری از تعدی و همچنین تسلط بر افراد لازم است. در منظومه فلسفه سیاسی وی، حکومت به مثابه حافظ مقررات بهشمار می‌رفت.

علامه طباطبائی در رابطه با اینکه چه کسی باید حکومت کند و چه ضرورتی به تبعیت از وی است، بر این باور بود که فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر مصالح از دیگران مقدم‌تر است، ولایت دارد. و در این رابطه با استدلال عقلی و فلسفی به این بحث پرداخت. از دیدگاه علامه، فقاهت به تنهایی کافی نیست، بلکه وی در تقوای نیز باید در حداعلا باشد و مصالح را نیز درک کند؛ بنابراین، کسی که در برآیند این شرایط از همه بالاتر است، شایسته این مقام است.

در فلسفه سیاسی علامه طباطبائی، حکومت مطلوب، حکومت اجتماعی دینی است. درواقع، به زعم وی کارکرد مهم مُلک، برقراری عدالت اجتماعی است. خطابات قرآن کریم به اجتماع است و وظیفه برپایی حکومت متوجه اجتماع است. اداره حکومت با عقلانیت اجتماعی و یا شورا است. فهم قرآن کریم با تدبیر اجتماعی و تفکر اجتماعی است. قرآن ما را به تفکر اجتماعی می‌خواند و با توجه به این که فهم قرآن کریم از مصاديق ادراکات حقیقی است؛ درنتیجه، یک راه تصحیح و تقویت ادراکات حقیقی تفکر اجتماعی و تدبیر اجتماعی و یا رجوع به عقلانیت اجتماعی است. سعادت انسان امری اجتماعی است و انسان با اجتماع صالح و شایسته است که به سعادت و کمال مطلوب خود نایل می‌شود.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. اشتراوس، لئو، ۱۳۹۱، *فلسفه سیاسی چیست؟* ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲. امیدی، مهدی، ۱۳۹۴، سخنرانی در میزگرد علمی فلسفه سیاسی علامه طباطبائی، سایت مباحثات (مجله فکری تحلیلی حوزه و روحانیت)؛ <http://mobahesat.ir/1503>
۳. امیدی، مهدی، ۱۳۹۶، برسی دیدگاه علامه طباطبائی درباره مشروعيت حکومت در عصر غیبت، قم، کرسی ترویجی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی فاطمی.
۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروهی از فضلای حوزه علمیه قم: ۱۳۸۲/۱۰/۲۹.
۵. سخنرانی محمد تقی مصباح یزدی در همایش بزرگداشت سی و ششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبائی، ۱۳۹۶/۹/۹، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی آثار آیت‌الله مصباح یزدی: <http://mesbahyazdi.ir/node/6718>

۶. صاحبی، محمدجواد، ۱۳۶۸، «فلسفه سیاسی از دیدگاه علامه طباطبایی»، *کیهان اندیشه*، ش ۲۶، مهر و آبان.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۴۱، *مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت وزعامت*، تهران، شرکت انتشار.
۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۶، *اسلام و نیازمندی‌های انسان معاصر*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۷، *تعالییم اسلام*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۷ - ۱۰ - ۱۲ - ۹ و ۱۶، بیروت لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳، شیعه (مذاکرات و مکاتبات پرسنل هانری کربن با علامه سید محمدحسین طباطبایی)، به کوشش سید هادی خسروشاهی، علی احمدی میانجی و محمدامین شاهجویی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۲. عبدالله، عبدالملک، ۱۳۹۵، «حکومت سعادت‌گرا در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، ش ۷۹.
۱۳. علیخانی، علی‌اکبر و همکاران، ۱۳۹۰، «علامه طباطبایی»، *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان*، ج ۱۴، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۱۴. کارل، هاوی و دیوید گامز، ۱۳۸۹، *فلسفه به مثابه روش*، ترجمه سید محمد‌کاظم علوی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ج ۱.
۱۵. لک‌زایی، نجف و علی‌اصغر نصرتی، ۱۳۹۳، «نسبت امنیت سیاسی و آزادی در اندیشه علامه طباطبایی ﷺ»، *پژوهش‌های دفاعی امنیتی اسلام*، بهار و تابستان، سال اول، ش ۱.
۱۶. لک‌زایی، نجف، ۱۳۹۴، *اندیشه سیاسی امام خمینی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دانشگاه باقر العلوم علیه السلام.
۱۷. واعظی، احمد، ۱۳۹۵، *درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلامی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. بیزدانی مقدم، احمد رضا، ۱۳۹۰، *فلسفه سیاسی علامه طباطبایی و ایران معاصر*، رساله دکترا، قم، دانشگاه باقر العلوم علیه السلام.
۱۹. بیزدانی مقدم، احمد رضا، ۱۳۹۱، *انسان‌شناسی و پیامدهای آن در اندیشه سیاسی هابز و علامه طباطبایی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۰. بیزدانی مقدم، احمد رضا، ۱۳۹۴، سخنرانی در میزگرد علمی فلسفه سیاسی علامه طباطبایی، سایت مباحثات (مجله فکری تحلیلی حوزه و روحانیت)؛ <http://mobahesat.ir/1503>
۲۱. بیزدانی مقدم، احمد رضا، ۱۳۹۶، گفتگو به مناسب روز بزرگداشت علامه طباطبایی، خبرگزاری <https://www.mehrnews.com/news/4144247> مهر: